نوشته شده توسط پسر پاییز
پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 04:50 - آخرین بروزرسانی پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 05:03

من در این دلواپسی ها نشسته ام تنها ....

می خواهم با تو سخن بگویم ؛

می خواهم باز چهره ات را از نزدیک ببینم

با همان لبخند زیبای خاص خودت ....

می خواهم خیره شوم در چشم هایت

سال ها و دهه ها ....

محو نگاه تو شوم بی خیال از گذر زمان

می خواهم باز دستانت را بگیرم ،

تا سردی این روزهای دستانم را

گرمای دستان تو پر کند ....

انگشتان مان مثل گذشته ها

نوشته شده توسط پسر پاییز
پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 04:50 - آخرین بروزرسانی پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 05:03

آنقدر محکم در هم قفل و تنیده شوند

که گویی تا ابد یکی شده اند و جدا ناشدنی ....

اصلا می خواهم ؛

هر چه انتهایش به اسم تو و عشق تو ختم می شود

امشب هم شعرهایم ناتمام ماندند ،

باز اسیر دلتنگی ات شدم من ....

کاش مثل همیشه ،

دوباره خواب مرا به رویای با تو بودن برساند ....

نوشته شده توسط پسر پاییز
پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 04:50 - آخرین بروزرسانی پنجشنبه ، 24 ارد بهشت 1394 ، 05:03

